

فصلنامه علمی-پژوهشی **رهیافت**

سال دهم، شماره ۳۵، تابستان ۱۳۹۵
صفحه ۱۳۳ تا ۱۵۴

بازاندیشی سیاستی در نظریات و الگوهای آینده‌نگر، مناسب چشم‌انداز تمدنی انقلاب اسلامی

سید مجید مطهری نژاد / دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم smmm@iscs.ac.ir

محمد هادی همایون / دانشیار فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (ع) homayoon@isu.ac.ir

سعید خزایی / دانشیار آینده‌پژوهی، دانشگاه امام حسین (ع) saeedkhazaei@gmail.com

محمد رضا حاتمی / دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور hatami5@yahoo.com

چکیده

انقلاب اسلامی ایران فراتر از یک انقلاب نسلی و مقطعی، به عنوان انقلابی پیوسته و تعالی‌یابنده با چشم‌انداز تمدنی مطالعه شود. مطالعه آینده فرهنگی-تمدنی انقلاب اسلامی، نیازمند نظریات و الگوهای مناسب آینده‌نگری می‌باشد و استفاده از نظریات و الگوهای آینده‌پژوهی مدرن، بدون توجه به ماهیت فرهنگی و تمدنی آنها، نتایج مطلوبی نخواهد داشت. بازشناخت آینده‌پژوهی مدرن بازاندیشی سیاستی به منظور تعریف بایسته‌های آینده‌پژوهی فرهنگی-تمدنی انقلاب اسلامی ضروری می‌نماید. مطالعه سیر تطور فرارشته آینده‌پژوهی و نظریات بنیادی آینده‌نگر غربی در نیمه دوم قرن بیستم، ماهیت فرهنگی-تمدنی این فرارشته و کارکرد نجات‌بخشی آن را، برای گذار مدرنیته از نظریات پساتجددی نشان می‌دهد. آینده‌پژوهی مدرن توانست با استخدام نظریات جهانی‌سازی، در یک فرآیند تأخیری و انتقالی، چشم‌انداز امیدبخشی را برای مدرنیته فراهم آورد و شرایط بحرانی آن را، از حوزه درون تمدنی غرب به حوزه بین تمدنی ارجاع دهد. بازخوانی سویه تهاجمی این فرآیند انتقالی نسبت به انقلاب اسلامی، به فهم بهتر جایگاه انقلاب در گستره پارادایم نوین فرهنگی-تمدنی حاکم بر نظام جهانی منجر می‌شود و با تأکید بر ظرفیت و چشم‌انداز فرهنگی-تمدنی انقلاب اسلامی، ضرورت بازاندیشی سیاستی در نظریه‌ها و الگوهای آینده‌نگر انقلاب اسلامی را ایجاب می‌کند.

کلیدواژه: آینده‌پژوهی، آینده‌پژوهی فرهنگی-تمدنی، آینده‌پژوهی تجددمدار، آینده‌پژوهی حق‌مدار.

تاریخ تأیید ۱۳۹۵/۶/۳

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۵/۱۶

مقدمه

اگر انقلاب اسلامی ایران را، مبتنی بر هستی‌شناسی الهی رهبران آن، فراتر از یک انقلاب مقطعی و نسلی، به عنوان یک انقلاب فرانسوی و پیوسته مطالعه کنیم، اصلی‌ترین سویه راهبردی آن، حرکت در مسیر ارائه الگوی نوین تمدنی مبتنی بر مبانی اسلامی برای جامعه ایران و دیگر جوامع انسانی تعریف خواهد شد. این نگرش راهبردی، موجب می‌گردد تا نظام سیاستگذاری برآمده از انقلاب اسلامی، مطالعات آینده‌نگر را در سطوح کلان و خرد تمدنی، در اولویت برنامه‌های خود قرار دهد. اما با توجه به ماهیت متفاوت انقلاب اسلامی با مدرنیته، این سؤال شکل می‌گیرد که آینده‌نگری و آینده‌پژوهی پیرامون انقلاب اسلامی، باید مبتنی بر چه سامانه معرفتی و با چه نظریه‌ها، الگوها و روش‌هایی انجام پذیرد؟ آیا سیر تطور نظریه‌های آینده‌نگر موجود در سطوح کلان تمدنی و الگوهای مطرح آینده‌پژوهی، همسو با نیازهای انقلاب اسلامی می‌باشد و یا نیازمند بازاندیشی محتوایی و روشی در مطالعات آینده‌نگر انقلاب اسلامی هستیم؟ بر این اساس ضروری می‌نماید تا در گام نخست، با مطالعه ماهیت آینده‌پژوهی مدرن و سیر تطور نظریه‌های کلان آینده‌گرا، نسبت این رهیافت مطالعاتی را با انقلاب اسلامی تعریف کنیم و در گام بعدی متناسب با ماهیت آینده‌پژوهی موجود، بازاندیشی کلان سیاستی در نحوه ورود به مطالعات آینده‌نگر انقلاب اسلامی را مد نظر قرار دهیم.

در این مقاله ضمن بررسی تاریخی و تحلیلی سیر تطور و شکل‌گیری و توسعه آینده-پژوهی و نسبت آن با پارادایم فرهنگی-تمدنی نوین نظام جهانی، به مطالعه انقلاب اسلامی ایران در این گستره خواهیم پرداخت و مبتنی بر معرفت‌شناسی تاریخی این رشته و کارکردهای فرارشته‌ای آن در عرصه فرهنگ و تمدن، در پی پاسخ به این پرسش خواهیم بود که اولاً جایگاه انقلاب اسلامی ایران در گستره تمدنی نوین نظام جهانی چیست؟ و ثانیاً مبتنی بر چه صورت‌بندی معرفتی و چارچوبه‌های سیاستی برآمده از آن، بایستی آینده-پژوهی فرهنگی-تمدنی، شایسته انقلاب اسلامی را تعریف کنیم؟

۲- آینده‌پژوهی

آینده‌پژوهی، فرارشته نسبتاً جدیدی است که در تحقیقات اجتماعی، پدید آمده و هدفش مطالعه منظم آینده است. اگرچه خاستگاه اولیه آینده‌پژوهی با رهیافت‌های هنجاری و تجویزی آن را باید در مطالعات آرمان‌شهری جستجو کرد که در قرن نوزدهم مورد توجه قرار گرفته بود، اما صورت‌بندی جدید آن در اواسط قرن بیستم و در دورانی که

نظریات اثباتی به شدت مورد حمله واقع شده بودند و اعتماد ناشی از صنعتی سازی پیشرفته به سمت معهود شدن می‌رفت، در مواجهه با نظریات هراس انگیز پساتجددی، به منظور نجات تجدد، پا به عرصه ظهور گذاشت.

اسلاتر معتقد است رشد آینده پژوهی طی نیمه دوم قرن بیستم به دلایل «کلان تاریخی یا تمدنی» رقم خورد. به عبارت دیگر، آینده پژوهی به عنوان نتیجه‌ای از بافت جدید تاریخی ایجاد شده توسط مدرنیته و شکل‌گیری فضای بی‌اعتمادی به توسعه ویرانگر صنعتی، رشد و توسعه یافت (Slaughter, 2002: 349).

در گونه‌شناسی چارچوبه‌های کلان مطالعات آینده مبتنی بر معرفت‌شناسی مدرن در حیطه علوم فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، حداقل هفت گونه چارچوبه مطالعاتی با رهیافت‌های چندگانه قابل مطالعه می‌باشد (Petri Tapio, 2002):

- رویکردهای پیشگویانه - تجربی، فرهنگی - تفسیری و مطالعات انتقادی

- مطالعات برون‌یابی، آرمان‌شهری و چشم‌انداز

- آینده‌های ممکن، محتمل و مرجح در تیپولوژی مشهور آمارا

- مطالعه آینده براساس علقه‌های شناختی فنی، تفسیری - عملی، رهایی بخش در دستگاہ معرفت‌شناسی هابرماسی

- رویکردهای اثبات‌گرایی، رئالیسم انتقادی و فرااثبات‌گرایی

- رهیافت‌های توصیفی، پارادایم سناریو و تکاملی

- رهیافت‌های متصف به نقش‌های متفاوت عاملان در برنامه ریزی بلندمدت و فرآیند تصمیم‌گیری: افراد حرفه‌ای، تصمیم‌گیران و تشکل‌های عمومی در پیوستاری از پوزیتویسم کنتی، انسان‌گرایی خوش‌بینانه، انسان‌گرایی کثرت‌گرایانه، دموکراسی انتخابی، عمل‌گرایی انتقادی، عمل‌گرایی نسبی و آنارشسیسم دموکراتیک.

در تمامی این چارچوبه‌ها و رهیافت‌های مطالعاتی آنها، دو امر مشترک قابل‌ردیابی می‌باشد: از سویی سیر تطور این رشته از توجه به نیروهای خارجی و فوق‌طبیعی نظیر آنچه در طالع‌بینی و ستاره‌بینی مورد توجه بود به سوی مطالعه روندها و الگومندی‌های تاریخی و نیز بررسی نقش انسان در آینده تغییر جهت داده است و از سوی دیگر موضوعیت آینده از «امری آمدنی» به «امری ساختنی» و ابزاری تغییر می‌کند. اگر در دوره «حاطه طبیعت بر انسان» تا پیش از مدرنیته، آینده به طور طبیعی و ارگانیک برآمده از گذشته بود، اما در این دوره مبتنی بر انگاره بهره‌کشی انسان از طبیعت، آینده نیز در جایگاه ابزاری تاریخ‌ساز،

بکار گرفته می‌شود تا آینده ساخته و پرداخته آدمی باشد. اگرچه این دستکاری در طبیعت و جامعه از آغاز دوره مدرن، سامان پذیرفت و دستکاری در آینده نیز از تبعات جبری آن بود، اما از نیمه قرن بیستم، امکان‌پذیری دستکاری در آینده به صورت خودآگاه و علمی، جامه حضور پوشید. بر این اساس با این پیش‌فرض که آینده آبستن پیشامدها و رویدادهای مختلف است، اما کدام‌یک از این پیشامدها، برای ما مطلوبیت بیشتری دارند و کدام‌یک، احتمال وقوع بیشتری خواهند داشت، دستکاری سیستماتیک و علمی آغاز گردید. از دل این پرسش‌های راهبردی، انواع آینده‌پژوهی تحلیلی یا اکتشافی، آینده‌پژوهی تصویر پرداز و بالاخره آینده‌پژوهی هنجاری و تجویزی تعریف و در حیطه‌های مختلف مطالعات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به کار گرفته شدند. این رهیافت فراتر از عرصه‌های خرد سیستمی و اجتماعی، در سطوح کلان فرهنگی و تمدنی به مرور تا جایی پیش رفت که در اواخر قرن بیستم با پایان جنگ سرد، به مدد نظریه پردازان آینده‌گرا نظیر فوکویاما، هانتینگتون، تافلر و دیگران، پارادایم ایدئولوژیکی لیبرال دموکراسی که در هیات دولت-ملت‌ها بروز داشت، جای خود را به پارادایم فرهنگی-تمدنی در عرصه علوم سیاسی و ارتباطات بین‌الملل داد. به منظور فهم بهتر این تغییر و تبدیل، پاسخ به این سوال راهبردی ضروری می‌شود که نقاط اتصال و پیوند مطالعات فرهنگی-تمدنی با مطالعات آینده‌پژوهانه در کجا مستقر است؟

۳- آینده‌پژوهی فرهنگی-تمدنی

در یک تصویر کلی، «فرهنگ» جوهر پدیده‌های ذهنی و چکیده دریافت‌ها و ترواش‌های نو و نوپدیده‌های درون مردم یک ملت در طول تاریخ است که همواره موجب «فزاینده‌گی»، «فرگشت»، «دگرگشت»، «گسترده‌گی» و «نوی» (بختیاری: ۱۳۵۵، ۳۴) دانش، هنر و معرفت جوامع انسانی شده است و «تمدن»، سامانه‌های نظام‌یافته، کارآمد، اثربخش، گسترده و ماندگار اجتماعی است که برآمده از این انباشتگی فرهنگی می‌باشد. «آفرینش-سازش» (همان: ۶) نمودار رابطه‌مندی فرهنگ و تمدن یک ملت است. بر این اساس، آینده‌پژوهی فرهنگی-تمدنی، در پیوستاری از حوزه تحلیلی روندهای سازشی سامان یافته در گستره تمدنی موجود آغاز می‌گردد و تا حوزه بایسته‌های هنجاری خلاقانه و آفرینش‌های مطلوب فرهنگی امتداد می‌یابد. انقلاب نیز، دگرگشتی متراکم، جهت‌دار و ذووجهی در تغییر نظام سازشی موجود به سوی نظام سازشی مطلوب برخاسته از نویافته‌های فرهنگی و اجتماعی یک ملت می‌باشد. بر این اساس برخی از مطالعات آینده‌گرایانه فرهنگی-تمدنی

به تحلیل روندها، تحولات و پارادایم‌های غالب ژئوپلیتیکی و «ژئوکالچر» (والرشتاین، ۱۳۸۴) در جهان آینده پرداخته‌اند و برخی نیز پیرامون سناریوهای بالقوه آینده، سیاست-گذاری و اداره موثر جامعه، به این سوال پرداخته‌اند که چه افکار، تصاویر، جهان‌بینی‌ها، و باورهای فرهنگی قوی، موجب اشاعه دگرگونی‌های اجتماعی مناسب و سریع می‌شود و یا از آن جلوگیری می‌کند؟ چه یادگیری‌های اجتماعی و مبتنی بر چه فرآیندهای فرهنگ‌سازی برای تمایل و تحقق این آینده‌های مطلوب لازم است؟ چه فضا سازی، تصویر سازی از پدیده‌های کلان اجتماعی که ظرفیت «خلق اول تمدنی» (عاملی، ۱۳۸۸: ۳۰) را دارند، می‌تواند به «خلق دوم تمدنی»، «ایجاد تعلق هویتی» و «پیوست‌های استمرار و ماندگاری» (همان: ۳۰) مطلوب منجر شود؟ این وجه هم به عنوان هدف و هم به عنوان دستاورد مورد تأکید می‌باشد: فرآیند یادگیری و تغییر فرهنگ که به تغییرات رفتاری و آگاهی بیشتر از استراتژی‌های بلند مدت‌تر منجر می‌شود و نتیجه آن می‌تواند همسویی استراتژی‌ها و ایجاد وفاق عمومی باشد.

اگر سرچشمه‌های اخیر آینده‌پژوهی را مورد مطالعه قرار دهیم مشخص خواهد شد که شکل‌گیری و نضج آینده‌پژوهی جدید، برآمده و منطبق با شکل‌گیری و تعریف نظریه‌های جهانی شدن می‌باشد و در مسیر بسط این نظریه‌ها، که گسترده‌ترین و بنیادی‌ترین نمونه‌های مطالعات آینده‌پژوهی می‌باشند، معضله فرهنگ در دو قطبی جهانی-محلی، جهانی شدن-های معکوس، هم‌زمان و موازی؛ و اولویت‌یابی پارادایم تمدنی در عرصه‌های ژئوپولیتیک، از اصلی‌ترین موضوعات مورد مناقشه در این مطالعات بوده است که برای حل آن تلاش‌های زیادی صورت پذیرفته است. در این وجه از مطالعات، بر بعد دیگری از رابطه‌مندی آینده و فرهنگ و تمدن تمرکز شده است که به نحوی پیش‌نیاز و مقوم و همینطور موسع وجوه قبلی است، بدین معنا که اگر در هر حوزه دیگری نیز، حتی غیر از حوزه فرهنگ و ارزش‌ها، دنبال تغییرات آینده‌گرایانه باشیم، در اولین قدم با فرهنگ‌های متکثر در حوزه‌های تمدنی جهانی مواجه می‌شویم که هویت‌ساز بوده و قابل نادیده‌گرفتن نیستند. بنابراین داده‌های آینده‌پژوهی، بایستی بتوانند به نحو مطلوبی با داشته‌های فرهنگی قرابت داشته و فراتر از آن، تحت «اثر اودیپوس - خودتحقق‌بخشی پیش‌گویی» (کچوئیان، ۱۳۸۷: ۳۲) بر آنها مؤثر بوده، به تشویق و ترغیب جامعه در راستای حرکت به سمت آینده بیانجامند. هم از این حیث است که خاستگاه فرهنگ، در آینده می‌باشد. مبتنی بر نمودار ارتباطی «آفرینش - سازش» (بختیاری، ۱۳۵۵: ۶)، می‌توان نتیجه گرفت که فرهنگ در یک